

Abrahamian, Ervand. *Iran: Between Two Revolution.* Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1982. 561 pp.

ایران در فاصله دو انقلاب

است که از پدر و مادری مسیحی در انگلستان متولد شده است (در حدود ۴۰ سال قبل) و تحصیلات خود را ابتدا در آن کشور و سپس در آمریکا به پایان برده است. وی از تحصیلکرده‌های متمایل و بلکه معتقد به نیروهای چپ و حزب توده بوده و از بابت رفع تبعیضات اقتصادی و نیز جهات ضد امپریالیستی، از سرنگونی رژیم شاه و استقرار یک نظام مردمی به جای آن خرسند است. دکتر آبراهامیان ازدواج کرده و هم‌اکنون در دانشکده باروخ در دانشگاه شهر نیویورک به تدریس تاریخ اشتغال دارد.

کتاب «ایران در فاصله دو انقلاب» از مهمترین و مبسوط‌ترین کتبی است که در سالهای اخیر راجع به انقلاب ایران تألیف شده، و با وجود آنکه - چنان که خواهیم دید - مؤلف آن تفکر مادی و طبقاتی داشته و صرفاً از آن دیدگاه انقلاب ایران را بررسی کرده است. بلافاصله پس از تألیف، جای خود را در میان صدها و بلکه هزاران کتابی که تا به امروز درباره انقلاب اسلامی ایران در

از سری کتب نسبتاً مهم و معتبری که در خارج از ایران در خصوص انقلاب اسلامی ایران چاپ شده است، پیشتر کتاب بسیار معروف خانم پروفیسور کدی به نام «ریشه‌های انقلاب» را بررسی کردیم.^۱ حال به بررسی یکی دیگر از این آثار، به نام «ایران در فاصله دو انقلاب» اثر پروفیسور آبراهامیان می‌پردازیم.

کتاب آبراهامیان در قطع وزیری و در ۵۶۱ صفحه با حروف ریز چاپ گردیده و در مقایسه با کتاب خانم کدی، متجاوز از سه برابر آن حجم و مطلب دارد. کتاب از انتشارات دانشگاه پرینستون در نیوجرسی (بخش مطالعات خاورمیانه) بوده و بار اول در سال ۱۹۸۲ میلادی (۱۳۶۱ شمسی) و بار دوم با تصحیحاتی در سال بعد از آن چاپ شده است.

پیش از بحث و بررسی محتوای کتاب، ابتدا مناسب است چند جمله‌ای راجع به مؤلف بحث کنیم. ارواند (برواند) آبراهامیان از ایرانیان متولد و بزرگ شده خارج از کشور

^۱ مجله سیاست خارجی، سال دوم، شماره ۲، (فروردین - خرداد ۶۷)، ص ۳۱۶.

بی طرفی نویسنده شروع کنیم؟ اما ضروری است که ابتدا نگاهی، ولو سریع و گذرا، به فهرست مطالب کتاب بیندازیم.

کتاب دارای سه بخش اصلی است: بخش اول به «سوابق تاریخی» می پردازد و ایران را از قرن نوزدهم تا پایان سلطنت رضا شاه (سال ۱۹۴۱ میلادی برابر با ۱۳۲۰ شمسی) مورد بحث قرار می دهد؛ بخش دوم، با عنوان «سیاست و تضاد اجتماعی» با بحث از مجلس سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، و شانزدهم مشروطه شروع شده و سپس موقعیت حزب توده را، با تشکیلات سازمانی و مبانی اجتماعی و طبقاتی آن، بتفصیل شرح می دهد؛ در بخش سوم، که «ایران معاصر» نام دارد، اوضاع سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی و نقش و موقعیت نیروهای سیاسی مخالف، اعم از احزاب و گروههای سیاسی، مذهبی، چریکی و... مورد بحث و بررسی قرار گرفته و کتاب با مبحثی در مورد انقلاب اسلامی، در فصل یازدهم، به پایان می رسد.

اما در مورد ویژگی های کلی کتاب دکتر آبراهامیان و سپس تذکر پاره ای از نقصها و ایرادهای کلی و جزئی: پیشتر گفتیم که یکی از خصوصیات عمده کتاب، واقع بینی و انصاف مؤلف آن است. وی با وجود اینکه از یک دیدگاه طبقاتی صرف به پدیده ها و مسائل جامعه ایران در دو قرن اخیر نگریسته، هرگز — بخصوص وقتی که بحث از انقلاب اسلامی و یا رهبری آن به میان آمده — پا را از جاده واقع نگری و انصاف بیرون نگذاشته و حتی المقدور حقی را ضایع نکرده است.

غرب نوشته شده، باز کرده و تاحدودی، پای مؤلف نسبتاً جوان خود را به رادیو و تلویزیون و رسانه های جمعی غرب و آمریکا کشانده است؛ به طوری که می توان گفت امروزه هیچ متفکر خارجی که داعیه مطالعه ای جدی در مورد انقلاب ایران را در سر دارد، از خواندن کتاب وی بی نیاز نیست.

گفتیم که کتاب با دید «جامعه شناسی طبقاتی» — و یا بهتر بگوییم مارکسیستی — تألیف شده است. مؤلف خود در مقدمه کتاب می گوید که رساله حاضر تحقیقی است که او به عنوان تز دکسترای خود، در سال ۱۹۶۴ میلادی (۱۳۴۳ شمسی) در مورد مبانی جامعه شناختی حزب توده — که در آن زمان سازمان کمونیستی اصلی در ایران بود — آغاز کرده است. این نگرش خاص در جای جای کتاب، که به چند مورد آنها اشاره خواهیم کرد، دنبال شده و در فهرست کسانی که در تألیف این اثر کمک کرده اند (با ذکر نام بزرگ علوی در کنار دیگران) و در عبارات پیشگفتار و مقدمه و سرتاسر متن کتاب مشهود است. طبعاً برای ما که انقلاب اسلامی ایران را، در کنار عوامل و موجبات اقتصادی و فقر و نابرابری های طبقاتی، همچنین دارای ریشه های فرهنگی، مذهبی، سیاسی و... می دانیم، کتاب آبراهامیان دارای نقص و بلکه نقصهای عمده ای است. اما این بدان معنا نیست که مؤلف، کتاب را از سرب بی دقتی و یابی عنایتی، و از آن بدتر، بی عدالتی، نوشته است. شاید همین سخن مدخل خوبی برای بحث در مورد خصوصیات کلی کتاب بوده و مناسب باشد که بحث را با بررسی انصاف و

ایشان، و بخصوص روش زندگی بسیار ساده و زاهدانه ایشان، و اجتناب از آشتی و یا همراهی با دیکتاتوری شیطانی زمان خود است...» (ص ۵۳۲). با وجود آنکه ما از بحث مفضل مؤلف در مورد شخصیت و رهبری امام خمینی بیش از چند جمله مختصر نقل نکردیم، خوانندگان هوشمند تا حدود زیادی می‌توانند از همین مختصری به انصاف و رعایت بی‌طرفی نویسنده ببرند. نمونه دیگری از این دست را می‌توان در بحث‌های مؤلف راجع به خیانت روسها به میرزا کوچک خان جنگلی (ص ۱۹۹)، قضایای دیکتاتوری و سقوط رضاخان (ص ۱۶۵)، و... ملاحظه کرد.

نکته دیگری که در رابطه نزدیک با بحث فوق قرار دارد، ویژگی شناخت نسبتاً دقیق مؤلف از اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران در دو قرن اخیر و روحیات و خلقیات مردم ماست. این نشانه‌های شناخت دقیق جامعه و مردم ایران را می‌توانیم در سرتاسر کتاب و از جمله از همان سطر اول فصل اول (ص ۹)، که با نقل قولی از لُرد کرزن در مورد همه‌کاره بودن شاه در ایران شروع می‌شود، تا بحث ساختار محلی و قومی ایران در زمان قاجار (ص ۱۹-۱۸)، سرگذشت لوطی‌ها و زورخانه‌ها در آن دوران (ص ۲۲)، جنگ حیدری-نعمتی (ص ۳۱)، نقش علما و روحانیون در دربار قاجار (ص ۴۰)، بازی‌های سیاسی دربار در آن دوره (ص ۴۲) و قاعده «تفرقه بینداز و حکومت کن» انگلیسی‌ها

به عنوان نمونه، به نقل سخن مؤلف در باب چگونگی رهبری انقلاب توسط امام خمینی - اگرچه کمی طولانی است - می‌پردازیم. آبراهامیان می‌نویسد: «چه شد که انقلاب سالهای ۷۹-۱۹۷۷ میلادی، که محتوای آن عمدتاً اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود،^۵ یک شکل ایدئولوژیکی - که بدون شک مذهبی بود - به خود گرفت؟ و آیا عواملی که انقلاب را صورت مذهبی بخشیدند، ماهیتاً عواملی گذرا و یا پای‌برجا هستند؟ به این گونه سؤالات، بدون در نظر گرفتن نقش تعیین‌کننده‌ای که توسط [امام] خمینی ایفا شد، نمی‌توان پاسخ داد. درحقیقت، نقش و اهمیت [امام] خمینی برای انقلاب اسلامی، مانند نقش لنین برای انقلاب بلشویکی روسیه و نقش مائو برای انقلاب چین و نقش کاسترو برای انقلاب کوبا است» (ص ۵۳۱). بدیهی است که به نظر ما این مقایسه، مقایسه‌ای به سبک غربی است؛ زیرا که در چارچوب تفکر اسلامی، امام خمینی و تفکر اسلامی - انقلابی او بیشتر با حرکت و نهضت و الگوی حکومت امام حسین (ع) و امام علی (ع) مقایسه می‌شود، تا لنین و مائو و کاسترو و امثالهم، ولی با این وجود، نفس اینکه مؤلف، به رغم تفکرات طبقاتیش، نقش اصلی رهبری را بحق به یک رهبر روحانی می‌دهد، قابل تأمل است.

مؤلف، در همین باره، ادامه می‌دهد: «دو عامل بیانگر نقش تعیین‌کننده و شهرت فراگیر [امام] خمینی است: عامل اول شخصیت

^۵ البته این نظر مؤلف کتاب که عمدتاً منبهِ از نگرش طفاتی وی بوده، بدین صورت و عبارت، مورد موافقت ما نیست.

پیش روی خواننده قرار می‌دهد، امتناع از ارائه آن نیز نمی‌تواند توجیه معقولی داشته باشد. [در مورد این گونه جداول مفید کتاب نگاه کنید به: جدول ساختار قومی ایران در یک قرن ونیم گذشته (ص ۱۲) و یا جدول بسیار جامع بیوگرافی شخصیت‌های عمده حرکت کمونیستی ایران در سالهای دهه ۱۳۲۰ (ص ص ۳۳-۱۳۲) و جداول متعدد دیگری که در کتاب آمده است.]

برای اینکه این بحث را صرفاً به ویژگی‌های کلی مثبت کتاب محدود نکنیم - اگرچه هنوز ویژگی‌های مثبت دیگری ناگفته مانده است - مناسب است به ذکر چند ویژگی منفی و یا به عبارت دیگر، نقضهای کلی کتاب نیز اشاره‌ای کنیم.

از عمده‌ترین نقضهای کتاب، یکی دیدگاه غیرمذهبی (سکولاریستی) مؤلف است که در سرتاسر اثر به چشم می‌خورد و ضعف بزرگی است. طبیعی است هنگامی که انسان بخواهد همه حوادث و پدیده‌های عالم را تنها از یک دید و زاویه محدود (دید طبقاتی و سکولاریستی) ببیند، بسیاری از امور توجهات منطقی خود را از دست داده و یا بسیار ناقص بیان می‌شوند. مطلب را با ذکر مثالی روشنتر می‌کنیم: مؤلف محترم (در صفحات ۷۸-۷۵) می‌کوشد روشنفکران زمان قاجار را در زمره روشنفکران غیرمذهبی و یا سکولاریست (اگر نگوئیم ضد مذهبی) قلمداد کرده و مخالفت آنها با روحانیون آن دوره را این گونه توجیه نماید. در حالی که واقعیات تاریخی خلاف این را گزارش می‌دهد و حاکی از آن است که تنها بخشی از جامعه

(ص ۴۳)، القاب و ترفندهای سیاسی و حکومتی شاهان قاجار (ص ص ۴-۴۷) و فساد دربار (ص ۷۰)، برخوردار غلط و منافقانه کمونیستها با میرزای جنگلی (ص ۱۶۶)، ترسیم نسبتاً دقیق چهره مردم ایران در حدود یک قرن پیش (ص ۱۷۱)، نقل و انتقال عواید ارزی ناچیز ایران توسط شاه و دربار (ص ۱۸۵) و... ببینیم.

سومین نکته در مورد خصایص کلی کتاب، مربوط به وسعت و غنای منابع مورد استفاده - اعم از فارسی و لاتین - است، تا جایی که بجزئیات می‌توان گفت که دکتر آبراهامیان حقیقتاً برای تألیف این کتاب زحمت زیادی کشیده و از منابع بسیار متعدد و متنوعی بهره برده است. رد پای همه روزنامه‌های مهم ایران از زمان مشروطیت به بعد و مذاکرات جنجالی مجالس دوره رضا خانی و قریب یکصد جلد کتاب اصلی و منبع (نگاه کنید به فهرست منابع در ص ص ۵۰-۵۱) را در سرتاسر کتاب می‌توان دید، به حدی که تقریباً صفحه‌ای از کتاب نیست که در پاورقی خود نام چند منبع معتبر را به همراه نداشته باشد.

در همین زمینه باید به نکته چهارمی اشاره کرد که آن به دست دادن جداول نسبتاً دقیقی در جای جای کتاب برای کمک به فهم بهتر مطلب است. البته از یک کتاب در مباحث جامعه‌شناسی و یا علوم انسانی توقع نمی‌رود که مانند یک رساله اقتصادی و یا تجاری پر از آمار و ارقام و جداول متعدد باشد، اما هنگامی که وجود چنین جداولی به فهم مطلب یاری می‌رساند و یا اطلاعاتی را به صورت مدون در

تشیع شناخته‌اند؛ در حالی که این حرکت زاییده طرح و فکر و دست قدرتهای استعماری بزرگ آن زمان (انگلستان و روسیه تزاری) بوده و بیش از آنکه یک امر و یا انشقاق مذهبی باشد، یک کار و بازی سیاسی است. اما مؤلف که از محیط ایران و در نتیجه، منابع اصیل در این مورد دور بوده است، دچار همان توهم شده و عیناً همان توجیه و توضیح دست‌پروده ایادی استعمار را در این مورد به کار برده است (نگاه کنید به ص ص ۱۷، ۷۵ و ...).

سرانجام، یکی دیگر از نقصهای کلی کتاب این است که مؤلف محترم بعضاً مطالب و مسائلی را مطرح می‌کند که اگرچه به صورت طرح شده ممکن است حاوی بخشی از حقیقت باشد، اما صرف طرح آنها بدان صورت و عدم ارائه توضیحات اضافی، قطعاً خواننده را به اشتباه انداخته و دچار نتیجه‌گیری غلط می‌سازد؛ به عنوان نمونه، می‌توان از نقل قولی که مؤلف از مرحوم آیت‌الله مدرس (ص ۱۳۴) به دست می‌دهد یاد کرد که او را — اگرچه نه بعمد — فردی مرتجع و طرفدار سلطنت معرفی می‌کند؛ یا بحثی که در مورد وضع کشورداری رضاشاه (ص ۱۴۴) مطرح می‌شود، بدون آنکه گفته شود که الگوی رضاخان بیشتر حکومتهای نظامی و دیکتاتوری و فاشیستی آلمان و ایتالیا و ترکیه بودند تا دموکراسی‌های صحیح غربی (مانند سوئیس، سوئد و ...).؛ و یا بحث صفحه ۱۷۱ در مورد روحیات ایرانیان در دوره قاجار، که مسلماً در مورد عده معدودی از افراد جامعه ایرانی در آن دوره صادق است و نه اکثریت مردم ایران.

روشنفکری، آن هم با بعضی از روحانیون درباری و مرتجع و یا منحط آن دوره مخالف بودند و نه همه روشنفکران با همه علما و روحانیون. گویا پروفیسور آبراهامیان اصولاً به پدیده‌ای به نام «روشنفکر مذهبی» چه در آن دوران و چه در سالهای بعد از آن، معتقد نیست، که این یقیناً قلب حقایق تاریخی و یا حداقل ندیدن آنهاست. همان‌گونه که گفتیم، این اشکال تقریباً در سراسر کتاب به چشم می‌خورد که این نوشته امکان طرح همه آنها را ندارد.

اشکال عمده دیگر، تولد، رشد و تعلم مؤلف در غرب است که در تألیف ایشان دو اثر عمده را برجای گذاشته است: یکی ثبت نادرست تلفظ اسامی تعدادی از افراد و اماکن (به عنوان نمونه نگاه کنید به ثبت نادرست تلفظ نام «قلهک» در صفحه ۸۴ و یا تلفظ نام کتاب «تاریخ بیست ساله» ی مکی در صفحه ۱۳۱ و دهها نمونه دیگر از این دست) و دیگری، برخورد با بعضی از حوادث و پدیده‌های جامعه ایرانی در یکی دو قرن اخیر با دید غربی و تحلیل و ارائه این پدیده‌ها به حسب منابع و اطلاعاتی که در غرب رواج یافته و یا بهتر است بگوییم رایج کرده‌اند. مثال بارز این امر، برخورد بسیار نادرست و نارسای مؤلف با پدیده بابی‌گری و بهایی‌گری در ایران در قرن نوزدهم است. می‌دانیم که با تسلیقات گسترده و حساب شده بهایی‌ها در خارج از ایران، بخصوص در اسرائیل، آمریکا و اروپا، بسیاری از مؤلفین بعضاً بی‌طرف غربی نیز به اشتباه افتاده و بابی‌گری و بهایی‌گری را یکی از شاخه‌های مذهب اصیل اسلام و

که به حسب اسناد غیرقابل انکار تاریخی، تماس سیدضیاً با انگلیسی‌ها قطعی و انکارناپذیر است؛ بحث بسیار ناقص و سکولاریستی مؤلف درخصوص علل عدم موفقیت توده‌ای‌ها در بین اقشار روستایی ایران (ص ۱۳۰)، بدون ذکر این نکته بدیهی که روستاییان ما به هیچ حرکت غیر و یا ضد دینی (آته‌ایستی) اعتماد و عنایتی نداشته‌اند؛ بحث تغییر تاریخ هجری به شمسی توسط رضاخان (ص ۱۳۴)، بدون تذکر این نکته که این حرکت تشابهی با حرکت ناشیانه پسرش در حدود نیم قرن بعد داشت که تاریخ شمسی را به «شاهنشاهی» (!) تغییر داد؛ و دهها نمونه دیگر از این قبیل.

در خاتمه، بار دیگر یادآوری می‌کنیم که مطالعه کتاب عمیق و خواندنی دکتر آبراهامیان برای هر کس که بخواهد اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در یکصد سال اخیر را بررسی کند، لازم و بلکه واجب است.

عبدالرحیم گواهی

در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره مختصری نیز به پاره‌ای مطالب جزئی‌تر کنیم که اگر بتوان آنها را ایراد به حساب آورد، ایراداتی جزئی و ضعیف‌اند؛ از آن جمله است: به کارگیری اصطلاح دوازده امامی‌های مجتهدی^{*} در مورد اکثریت شیعی جامعه ایران (ص ۱۲)؛ تعبیر سکولاریستی در مورد همه روشنفکران صدر مشروطه (ص ۶۲)، که شاید در اینجا استفاده از واژه سوسیالیست بهتر بود؛ اشاره به راهپیمایی عظیم آغاز مشروطه در ماه محرم، که جا داشت مؤلف یادآوری کند که اولین راهپیمایی‌های عظیم انقلاب اسلامی نیز در ماه محرم و در روزهای تاسوعا و عاشورا صورت گرفت؛ یزید بن معاویه را به نام یکی از رهبران اهل تسنن خواندن (ص ۸۳)، در حالی که هر متفکر آشنا به تاریخ اسلام می‌داند که یزید نه تنها از «رهبران سنی»^{**} نیست، بلکه بسیاری از علما و بزرگان اهل سنت او را صلب و لعن می‌کنند؛ بحث از سیدضیاًالدین طباطبایی که «احتمالاً با انگلیسی‌ها در قزوین تماس گرفت» (ص ۱۱۷)، در حالی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* Mujtahedi Twelvers

** A Sunni Leder